



نوشتن، آغاز تفکر

در ایران آماری از این مسئله در اختیار نداریم و نمی‌دانیم از میان معلمانی هم که مشغول به کارند، چند درصد خود را در کارشان ناکام و شکست‌خورده می‌یابند. به نظر می‌رسد بخشی از این معلمان به‌رغم سختی کار و ناتوانی در انجام وظایف خود، همچنان به دلایل مختلف به کارشان ادامه می‌دهند که این علاوه بر پیامدهای نامطلوب روانی برای خودشان، نتیجه خوبی هم برای شاگردان مدرسه ندارد.

به نظر می‌رسد که دروس تربیتی، که در مراکز تربیت‌معلم ارائه می‌شوند، نمی‌توانند ابزارهای مدیریت کلاس را در اختیار دانشجو معلمان قرار دهند و تنها اصول کلی و رهنمودهای عام را شامل می‌شوند. اخیراً بعضی از متخصصان تعلیم و تربیت گفته‌اند که نه تنها این دروس بلکه هیچ درسی نمی‌تواند چنین شاه‌کلیدی را در اختیار معلمان جوان و تازه‌کار قرار دهد تا آن‌ها در کار خود موفق باشند؛ چون شرایط هر معلمی ویژه است و نمی‌توان قواعدی ارائه کرد که به کار هر موقعیتی بیاید. پس چاره کار چیست؟ چه چیزی معلمان را در فائق آمدن بر مشکلات تدریس، توانمند و با کفایت می‌کند و مانع احساس ناکامی و بی‌کفایتی در آن‌ها می‌شود؟

دونالد شون^۱، متفکر غربی، معتقد است که ما در هر کاری (چون کار معلمی) مانند کسی هستیم که در زمینی مسطح قرار دارد و نمی‌تواند دورترها را ببیند. هر کسی دوست دارد در نقطه‌ای مرتفع باشد تا از آنجا به افق دور نظر بیفکند و پست و بلند پیش‌روی خود را ببیند و پیش از روبه‌رو شدن با مشکل، به حل آن اقدام کند. ما در زندگی روزمره عملاً در موقعیتی نیستیم که به نقشه راه دسترسی داشته باشیم و

در سال ۱۳۵۸، که ۲۱ ساله و دانشجوی علوم تربیتی بودم، برای تدریس به مدرسه‌ای در جنوب شهر تهران رفتم. درسی که باید تدریس می‌کردم، ریاضیات بود و من هم در دانش ریاضیات مشکلی نداشتم ولی مسئله چیز دیگری بود. تازه انقلاب شده بود و گویی بچه‌ها دیگر به هیچ قاعده‌ای پایبند نبودند. یاد می‌آید دانش‌آموزی داشتم که بسیار قد بلند بود و هیکلی بزرگ‌تر از هیکل من داشت. او ته کلاس می‌نشست و به هر بهانه‌ای جنجال به راه می‌انداخت. هر زنگ که به کلاس می‌رفتم، با اعصاب داغان برمی‌گشتم. تمام یک ماهی که در مدرسه تدریس می‌کردم، با این کابوس گذشت. بارها به تمام کتاب‌هایی که داشتم مراجعه کردم و کوشیدم برای حل این مشکل راهی پیدا کنم ولی بیهوده بود. سرانجام، چاره را در ترک مدرسه دیدم. کمی پس از آن، به یک مدرسه راهنمایی رفتم؛ مدرسه‌ای پسرانه در یکی از محلات نسبتاً اعیان‌نشین تهران. این بار هم ماجرا به گونه‌ای دیگر بود و بازیگوشی‌ها و مردم‌آزاری‌های بچه‌ها به شکلی دیگر ادامه داشت. تنها فرارسیدن تابستان می‌توانست مرا از این ماجرا رها کند. سال بعد مشکل به شکلی دیگر در مدرسه دیگری تکرار شد تا سرانجام، مرا وا داشت که تدریس را رها کنم. این ترک و دوری سه سال ادامه یافت تا اینکه به اصرار یکی از دوستان و با کمک‌های او توانستم مجدداً به عالم تدریس برگردم. راستی چرا این گونه می‌شود که بسیاری از معلمان، همچون من، خود را در آغاز کار شکست‌خورده و ناکام می‌بینند؟ برخی از آمارها نشان می‌دهد که در آمریکا هر سال هشت درصد معلمان، شغل خود را ترک می‌کنند.^۱

علائم راهنمایی به ما بگویند که در هر مرحله چه باید کنیم. اغلب معلمان در مواجهه با مشکلات کلاس و زندگی حرفه‌ای خود متکی به دانش، مهارت و تجربه خویش و هر چیزی هستند که از منابع در دسترسشان کسب می‌کنند. اغلب راه خود را با سعی و خطا می‌یابیم و در جریان تدریس به دانش ضمنی خود کفایت می‌کنیم.

به نظر شون، تنها چیزی که می‌تواند مدد رسان ما باشد تدریس فکورانه است. نظریه شون مبتنی بر عمل و تدریس فکورانه است و از آن به عنوان الگویی در تربیت معلم، استقبال زیادی شده است. او بر حل مسئله و مفهوم سازی از طریق تفکر در عمل تأکید دارد طبق نظر شون زندگی حرفه‌ای شاغلان، به دانش ضمنی آن‌ها در عمل بستگی دارد. منظور از دانش عملی، دانشی است که محصول عملکرد روزانه و عمل عادی شده فرد باشد. به نظر شون، ما در موقعیت اگر از تفکر در عمل بهره بگیریم می‌توانیم دانش ضمنی خود را صراحت ببخشیم و آن را راهنمای کار قرار دهیم.

شون سه سطح تأمل را معرفی کرده است: تأمل برای عمل، تأمل در عمل و تأمل درباره عمل^۲. تأمل برای عمل در مرحله طراحی و قبل از انجام دادن عمل روی می‌دهد؛ تأمل در عمل، در روند انجام عمل روی می‌دهد؛ و تأمل درباره عمل، بعد از عمل اتفاق می‌افتد. به نظر شون، فرایند سعی و خطا و یادگیری از اشتباهات، کاری هنرمندانه است که معلمان باید آن را انجام دهند. او معتقد است که ما با شروع کار معلمی در موقعیتی ناشناخته قرار می‌گیریم و هیچ کسی هم نیست که راهنمایی مان کند. پس بهتر است راهی برای درس آموزی از موقعیتی که در آن واقع شده‌ایم بیابیم. به نظر شون، چاره کار در کسب دانش لازم برای حل مشکلات تدریس، عمل فکورانه است: قبل از عمل، حین عمل و پس از عمل، اما او ابزاری هم برای این عمل پیشنهاد می‌کند: نوشتن. به نظر می‌رسد وقتی ما افکار خود را مکتوب می‌کنیم،

به آن‌ها وضوح بیشتری می‌بخشیم و آن‌ها را روشن، قطعی و شفاف می‌سازیم. به نظر بعضی از محققان، نوشتن، خود نوعی روش تحقیق است و ما در حین نوشتن، در عین اتکا به یافته‌های خود، به یافته‌های جدیدی هم می‌رسیم. خلاصه اینکه به نظر شون، برای بهبود معلمی و تدریس و هر حرفه دیگری، چاره کار عمل فکورانه است. ابزار این فکر کردن هم نوشتن است؛ یعنی معلمی که عادت دارد کار معلمی خود را مکتوب کند و سؤالات، پیشرفت‌ها، پسرفت‌ها، مشکلات و راه حل‌هایش را بنویسد، سریع‌تر می‌تواند به راه حل دست یابد. راه حل، فکر کردن و نوشتن است. معلمانی که فکر نمی‌کنند، تجربه‌ای را سی سال یا بیشتر تکرار می‌کنند؛ بی‌آنکه گامی به پیش نهند. معلمی که در اندیشه فرو می‌رود و به کار خود می‌اندیشد، سؤالاتش را عیان و آشکار می‌کند و هر سؤالی ممکن است سؤالی دیگر را پیش روی او نهد و در نهایت، راه حل‌ها از آن سؤالات بزاید. البته می‌دانیم که در آموزش و پرورش ما بر نوشتن چندان تکیه نشده و این امر سال‌هاست تداوم دارد و از ویژگی‌های نظام آموزشی ما محسوب می‌شود. نوشتن کاری سخت به نظر می‌رسد ولی اگر انجام شود، نغز و شیرین است. در این شماره مجله، تکیه اصلی بر نوشتن بوده است. من هم در این نوشته کوتاه می‌خواستم بگویم یکی از دستاوردهای نوشتن برای معلمی، باز شدن گره‌ها و مشکلات کار و راه‌یابی به مؤثرترین شیوه‌های معلمی است.

* پی‌نوشت‌ها

1. <http://www.npr.org/sections/ed/2016/09/15/493808213/frustration-burn-out-attribution-its-time-to-address-the-national-teacher-shortage>.
2. Donald Schon (Schön, D. A. (1987). Educating the reflective practitioner (p. 27). San Francisco: Jossey-Bass).
3. reflection - on action, reflection- in-action and reflection - for- action
4. korkko, kyro, Ammala, & Turunen